

دکتر لطف‌الله هنرفر

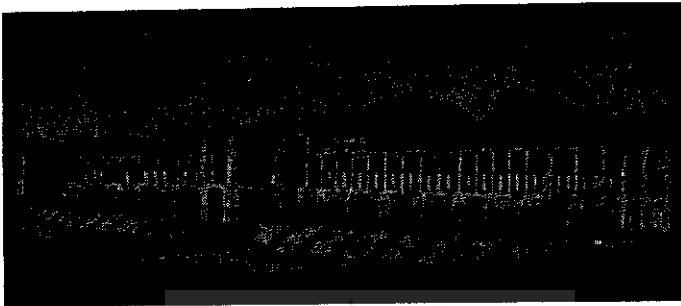
پل شاهی اصفهان

در بین آثار و ابنیه متعدد تاریخی اصفهان پل‌های تاریخی خود مناظری جالب محسوب می‌شود. در مسیر زاینده‌رود که مهم‌ترین رودخانه مرکزی فلات ایران است و خیر و برکت جلگه حاصلخیز اصفهان و طراوت و سرسبزی آن نتیجه مستقیم وجود این رودخانه است در دوره‌های مختلف پلهائی ساخته شده که وسیله ایاب وذهاب ساکنین شرق و غرب بستر رودخانه بوده است. مورخین و جغرافیایان یونان قدیم نام این رودخانه را زرین‌رود و زرینه رود و زاینده رود و زنده رود هر چهار ضبط کرده‌اند. در حال حاضر پلهای: کله، زمانخان، بابا محمود، فلاورجان، ماربانان، الهوردیخان یا سی‌وسه‌چشمه، پل چوبی، خواجو، شهرستان، و پلهای چوم و دشتی و ورزنه از پلهای قدیمی موجود زاینده رود است ولی هیچ‌یک از آنها با استحکام و زیبایی پل شاهی که بمناسبت مجاورت با محله خواجوی اصفهان اکنون بنام پل خواجو شهرت دارد نیست.

این پل که در سر راه قدیم اصفهان بشیراز ساخته شده بنام پل حسن آباد و پل بابارکن‌الدین نیز خوانده شده است. (بابارکن‌الدین از عرفای معروف اصفهان است که در سال ۷۶۹ هجری وفات کرده و در قبرستان تخت فولاد اصفهان مدفون شده است) احتمال داده‌اند که شالوده آن در زمان حسن بیگ‌ترکمان یا حسن پاشانامی از امرای تیموری گذاشته شده باشد. پل خواجو در سال ۱۰۶۰ هجری بنا شده. طول

آن ۱۳۳ متر و عرض آن ۱۲ متر است و بمنزله سد و بند نیز می باشد و با بستن دهانه های آن در ضلع غربی پل دریاچه ای نیز بوجود می آمده است و بهمین جهت درباره بنای آن گفته اند :

دارای جهان پناه عباس دریاچه و سدو پل بنا کرد



منظره پل شاهی یا پل خواجو از دوره شاه عباس دوم

از منظره دریاچه مصنوعی که در قسمت غربی پل خواجو موجود می شده در دوره شاه عباس دوم و جانشینان او در مواقعی که در کاخهای سلطنتی ساحل زاینده رود مراسمی برپا بوده استفاده می شده باین ترتیب که بر روی آبهای برهم انباشته مقابل قصرهای سلطنتی مراسم آتشبازی بعمل می آمده و بتفریح و تفریح و قایق رانی می پرداخته اند .

در ساختمان پل خواجو اقامتگاه سلطنتی هم پیش بینی شده باین ترتیب که در وسط هر یک از دو ضلع شرقی و غربی پل ساختمان مخصوصی که آنرا بیگلر بیگی می نامند بنا شده و این دو بنا که شامل چند اتاق مزین بنقاشی است و تزئینات آن هم اکنون نیر باقی است در مواقعی که پادشاه قصد تماشای آبریزان پل را می کرده مورد استفاده وی و خاندان سلطنت واقع می شده است .

ولی قلی شاملو فرزند داود قلی هروی معاصر شاه عباس دوم در کتاب خود بنام (قصص الخاقانی) که بصورت نسخه خطی باقی مانده و هنوز بچاپ نرسیده راجع بافتتاح پل خواجو نوشته است که بعد از تعطیلات نوروز سال ۱۰۶۰ هجری با مر شاه عباس ثانی پل شاهی را که بر زاینده رود بسته شده بود آغین بندی و چراغانی و گل

ریزان کردند و هر يك از غرفه‌های آنرا یکی از امرا و بزرگان تزئین نموده و پادشاه بمدت یکماه در کنار پل رودخانه زرین رود بعیش و عشرت پرداخت شعرای آندوره درباره این جشن و چراغانی اشعاری سروده‌اند از آنجمله صائب ملك الشعرای آن عصر که بزرگترین شاعر دوره صفویه محسوب میشود و آرامگاه او نیز در یکی از ازاباغهای مجاور ساحل رودخانه در کنار نهر نیاصرم واقع شده اشعار ذیل را برشته نظم کشیده است :

اصفهان یکدل روشن ز چراغان شده است
 پل ز آراستگی تخت سلیمان شده است
 باده چون سیل زهر چشمه روان گردیده است
 کمر پل ز می لعل بدخشان شده است
 از گل و شمع که افروخته و ریخته است
 کهکشان دگر از خاک نمایان شده است
 چون مه عید که گردد ز شفق چهره فروز
 طاقها از می گلرنگ فروزان شده است
 عالم آب دو بالا شده از عشرت پل
 شادی و عشرت ایام دو چندان شده است
 رنگ سیلاب طلائی شده از نور چراغ
 چشمها مشرق خورشید درخشان شده است
 میدهد یاد سر پل ز خیابان بهشت
 شمع و گل چهره حوراست که تابان شده است
 بادبانهاست پسی کشتی دریا دل می
 سایبانها که ز اطراف نمایان شده است
 شده چون قوس قزح هر خم طاقی رنگین
 از تماشا پر وبال نگه الوان شده است

زنده رود از کف مستانه که بر لب دارد
 جوی شیریست که در خلد خرامان شده است
 از رگ ابر هوا چنگ بدامان دارد
 از گل سرخ زمین چهره مستان شده است
 بسکه در مغز هوا نکبت گل پیچیده است
 مغز ابر از اثر عطسه پریشان شده است
 زین تماشا کسی امروز نظر آب دهد
 که سراپای چو پل دیده حیران شده است
 زهد خشک است پل آنطرف آب امروز!!
 که زمین بحر گهر خیز ز باران شده است
 دفتر عیش که هر فردی ازو جایی بود
 از رگ ابر بشیرازه و سامان شده است
 توبه عاجز ز عنان داری تقوی گشته است
 زهد خار و خس سیلاب بهاران شده است
 کشتی می شده هر طاق پل از باده آب
 لنگر توبه خراباتی طوفان شده است
 ابرها بسته بهم دامن خود چون فانوس
 گل خورشید چراغ ته دامن شده است
 توبه کز سنگدلی داشت ز فولاد اساس
 همچو موم از نفس گرم چراغا شده است
 خون خاک آمده از جرعه فشانان در جوش
 کوچه‌ها از می کلرنگ رگ کان شده است
 روزگار طرب و مستی و بی پروائیست
 که می و مطرب و معشوق فراوان شده است

مد احسان ز رنگ ابر کشیده است بهار
 دامن خاک پر از گوهر غلطان شده است
 خون خود میخورد و خاک بلب می‌مالد
 زهد از توبه خود بسکه پشیمان شده است
 خاک از سبزه مینا شده چون طوطی مست
 چرخ تنگ شکر از خنده مستان شده است
 آسمان يك لب خندان شده از تابش برق
 خاک از جوش طرب يك خم جوشان شده است
 میزند قهقهه کبک بطاوس بهشت
 بط که شهباز دل باده پرستان شده است
 بی ستونبست پر از صورت شیرین سر پل
 که ز تردستی فرهاد گلستان شده است
 ابر گریان گل رخسار مه کنعانست
 که کبود از اثر سیلی اخوان شده است
 چشم بد دور از این عهد که هر چشمه پل
 زندگی بخش چوسر چشمه حیوان شده است
 کمر خدمت شه بسته ز پل زرین رود
 بدل زنده از آن شهره دوران شده است
 سربس سجده شکر است ز پل زرین رود
 که مقام طرب خسرو ایران شده است
 شاه عباس جوانبخت که از بخت جوان
 کیمیای طرب عالم امکان شده است
 روزش از روز دگر خوش‌تر و نیکوتر باد
 که از روی زمین يك گل خندان شده است

مولانا سیرای مشهدی نیز درباره این جشن و چراغانی اشعاری برشته‌نظم

کشیده که قسمتی از ابیات آنرا نقل میکنیم :

که دولت دولت عباس ثانی است
 عدالت پاسبان دولت اوست
 پناه شهریاران آستانش
 که خورشید سپهر پادشاهیست
 هلالش شد به پیشانی خط زرد
 پلی برزنده رود اصفهان بست
 بجوی کهکشانش از آبشارش
 بر اجزای زمین شیرازه بستند
 بطاق آسمان شد پل برابری
 بزم افروز آن هنگام مقصود
 ببند آئین نگه ن بین که دانی
 که تاپل را کند رنگین تر از گل
 روان مانی آنجا نقش دیوار
 شود آئینه صورتخانه چین
 نهاده چون عروس آئینه در پیش
 خریدار چراغ و شمع گشتند
 زمین تا آسمان مه تا بماه
 سلیمان بود و آئین باغ زرین
 بر آن آئین و گلگشت و چراغان
 بقانون تاد بست از زلف ناهید
 بتار چنگ پر میزد چو مضراب
 چراغان ساختند آوازه را
 جناق ماه نو بستند دلخواه
 قلم کبریت گشت و دود آتش

زمین و آسمان در کامرانیست
 سعادت سر بلند از همت اوست
 جهان از فتنه ایمن در زمانش
 فروغ دولتش مه تا بماه
 فلک تا خویش را هندوی او کرد
 بحکم پادشاه استاد تر دست
 که ریزد سیل هنگام بهارش
 پلی بر روی دریا تازه بستند
 بحکم پادشاه هفت کشور
 بفرمود از پی جشن آن زمان زود
 که پل را چون بروح آسمانی
 چو سیلات بهاری شد سوی پل
 ز بس تصویر گوناگون نمودار
 عجب نبود اگر از عکس آئین
 پل از دریاچه ببند جلوه خویش
 بسی پروانه طبعان جمع گشتند
 چراغان شد ز حکم پادشاهی
 شهنشه با پری رویان گلچین
 فلک با صد هزاران دیده حیران
 برسم ساز این گلگشت امید
 ز سوز نغمهها پروانه بیتاب
 بمی گردند رنگین سازها را
 درین بزم آفتاب کوکب شاه
 رقم کردم چو وصف شمع سرکش